

# عليه تفسير

| سوزان سانتاگ | مجيد اخگر |

Against Interpretation

| Susan Sontag | Majid Akhgar |



## فهرست

۱۱	مقدمه‌ی مترجم
۲۱	یک یادداشت و چند تشکر
	یک
۲۷	علیه تفسیر
۴۳	درباره‌ی سبک
	دو
۷۵	هنرمند به مثابه‌ی رنجبر نمونه‌وار
۸۹	سیمون وی
۹۳	یادداشت‌های کامو
۱۰۵	مردانگی میشل لیریس
۱۱۵	انسان‌شناس به مثابه‌ی قهرمان
۱۳۳	نقد ادبی گئورگ لوکاج
۱۴۳	قدیس ژنه‌ی سارتر
۱۵۷	ناتالی ساروت و رمان
	سه
۱۷۷	یونسکو
۱۸۹	تأملاتی درباره‌ی قائم مقام
۲۰۱	مرگ تراژدی
۲۱۳	رفتن به تئاتر، و چیزهای دیگر

مارا / ساد / آرتو

۲۴۷

### چهار

۲۶۵

سبک معنوی در فیلم‌های روبربرسون

۲۸۹

گذران زندگی گذار

۳۰۵

تخیل فاجعه محور

۳۲۹

مخلوقات آن چنانی جک اسمیت

۳۳۷

موریل رنه

۳۵۱

یادداشتی درباره‌ی رمان‌ها و فیلم‌ها

### پنج

۳۵۹

تقوای بدون محتوا

۳۶۹

روانکاوی و زندگی در برابر مرگ نورمن براون

۳۷۹

هینینگ: هنر همجواری رادیکال

۳۹۵

یادداشت‌هایی درباره‌ی «کمپ»

۴۲۱

یک فرهنگ و حساسیت تازه

## چند نکته در باب فوائد و مضار سوزان سانتاگ برای ما

به عنوان کسی که به واسطه‌ی چرخش و گردش روزگار دو کتاب مهم سوزان سانتاگ را به فارسی ترجمه کرده است، خودم را مجاز دیدم که نکاتی را از باب این‌که با سانتاگ چه کار می‌توان و نمی‌توان کرد، چه انتظاراتی از او می‌توان و نمی‌توان داشت، و به طور کلی این‌که در شرایط تاریخی ما سانتاگ به اصطلاح به چه کارمان می‌آید، ذکر کنم.

علیه تفسیر، به عنوان کتابی که در نوع خود شأنی کلاسیک پیدا کرده، در واقع مجموعه‌ای از نقدها و بررسی‌های کتابی است که سانتاگ در فاصله‌ی سال‌های ۶۵-۱۹۶۲ به نگارش درآورده و در نشریات مختلف چاپ کرده است. اما کتاب ویژگی‌هایی دارد که آن را از یک مجموعه‌ی نقد متمایز و ممتاز می‌کند. یک منتقد معمولاً به صورت حرفه‌ای در یک حوزه‌ی خاص به نقد می‌پردازد، و مثلاً به عنوان منتقد فیلم، ادبیات، یا هنرهای تجسمی شناخته می‌شود. از سوی دیگر، نقد معمولاً به موقعیت تاریخی و فرهنگی نگارش خود وابستگی تام دارد، و به همین دلیل با گذر زمان ضرورت و معنای خود را تا حد زیادی از دست می‌دهد و در آینده بیشتر به عنوان سندی تاریخی در مورد موضوع محل مراجعه خواهد بود. به عبارت دیگر، نقد به معنای مرسوم و متعارف اصطلاح تاریخ مصرف، دعاوی، و جاه‌طلبی محدودی دارد. با نگاه به مقالات کتاب حاضر، متوجه می‌شویم که این کتاب از جهات مختلف از این

تصویر متعارف از نقد فاصله می‌گیرد، و به اعتبار این تفاوت‌ها شاید نتوان آن را به معنای دقیق یا خالص کلمه «نقد» هنری-ادبی به شمار آورد. اما در عین حال، همین فاصله‌گیری موجب می‌شود تا برخی از مهم‌ترین و جوهری‌ترین پتانسیل‌ها و کارکردهای نقد که شاید برخی از آن‌ها در زمانه‌ی ما به علل مختلف - از جمله تخصصی‌شدن نقد، و اثرگذاری نهاد آکادمی و بازار بر آن در چند دهه‌ی اخیر - به فراموشی رفته باشند در این نوشته‌ها خودنمایی کنند. به عنوان مثال، مشاهده می‌کنیم که مقالات این کتاب حوزه‌ها و محصولات فرهنگی مختلفی را از سینما و تئاتر تا رمان و خودزندگی‌نامه و آثار نظری و حتی عادات و روندهای فرهنگی در بر می‌گیرند. نکته‌ی مهم‌تر، رویکرد یا نحوه‌ی برخورد سانتاگ با موضوعاتی است که به آن‌ها می‌پردازد. البته اکثر نوشته‌های کتاب حاضر به سیاق معمول نقدنویسی برآمده از موقعیت و «مورد» خاصی هستند، اما به نظر نمی‌رسد که محرک اصلی سانتاگ در توجه به یک کتاب یا اثر قرار داشتن آن در خط مقدم جدیدترین روندها و محصولات روز بوده باشد، بلکه چیزی که سانتاگ را به جانب انتخاب‌هایش سوق می‌دهد نوعی فراست و هوشمندی و حساسیت شخصی است که اهمیت و مربوطیتِ پرداختن به چیزهایی خاص در یک برهه‌ی تاریخی خاص را به او نشان می‌دهد. افزون بر آن، سانتاگ دستمایه یا موضوع خاص نقد را به موقعیت یا مجرای برای طرح مسائلی عام‌تر و در واقع برخی از مهم‌ترین مسائل فرهنگ مدرن بدل می‌کند - بدون آن‌که این کار به معنای بی‌توجهی به اثر، نویسنده، یا موضوع مورد بحث و بهانه قرار دادن آن برای ابراز فضل یا به اصطلاح «دیدن خود در تصویر دیگری» باشد. به بیان دیگر، سانتاگ به جای ماندن در سطح درون‌ماندگار اثر، هر مورد خاص را بر حسب بهره‌ای که از مسائل عام‌تر فرهنگ در خود دارد مورد بررسی قرار می‌دهد. نکته‌ی مرتبطی که در این زمینه وجود دارد توجه به پیش‌شرط‌ها و پیامدهای هر موضع زیبایی‌شناختی-انتقادی خاص یا به تعبیر مورد علاقه‌ی خود سانتاگ هر «حساسیت» خاص است. خواندن نوشته‌های

سانتاگ صرفاً ما را نسبت به قضاوت و تحلیلی خاص در مورد شخصیت، مجموعه آثار، و مفهوم و انگاره‌ی مورد بحث آگاه نمی‌کند، بلکه نفس موضع یا جایگاهی را که چنان اثر یا دیدگاهی از آن‌جا امکان‌پذیر شده است، و همچنین موضع و جایگاهی را که این قضاوت و تحلیل نقادانه بر مبنای آن صورت می‌گیرد نیز به طور آشکار یا پنهان موضوع بحث قرار می‌دهد. به این ترتیب ما همپای قرائت تفسیری خاص به پیش شرط‌ها و جایگاه پدیدآورنده‌ی اثر و روندها و سازوکار تفسیر نیز آگاه می‌شویم (و به همین علت خواندن مقاله‌ای از او در مورد اثر یا نویسنده‌ای که آشنایی چندانی هم با او نداریم می‌تواند کار با معنایی باشد). به بیان دیگر، سانتاگ هیچ‌گاه صرفاً به یک چیز نمی‌پردازد، و همزمان نقشه یا مسیری کلی برای جای دادن پدیده‌ی مورد بررسی در زمینه‌ای کلی تر و در نتیجه درک مفهومی آن فراهم می‌آورد. کار سانتاگ همیشه ما را دعوت می‌کند تا میان وجوه کلی و جزئی مسئله در نوسان باشیم، و این نوعی ورزیدگی ذهنی-تفسیری در خواننده ایجاد می‌کند. به همین علت است که سانتاگ در یادداشت مقدماتی خود این کتاب را متاکریتیسیم، به معنای نقد نقد یا «زیرنقد»، می‌نامد. و می‌توان اضافه کرد که — دست‌کم امروز — هر شکل از نقد که بخواهد از حد تغذیه‌ی روزانه‌ی نشریات و مخاطبان آن‌ها فراتر رود باید دست‌کم تا حدی «متا» کریتیسیم باشد؛ یعنی نقدی که به روندها و رویه‌های انتقادی و معناسازانه‌ی خود، و به مشارکتی که به این نحو در یک فضای فرهنگی یا یک حوزه‌ی عمومی خاص دارد، آگاه است.

گفته‌اند که مقاله‌نویسی نوعی میانجی‌گری میان هنر (یا نظریه) و زندگی است. جدای از سوء برداشت‌ها و سوء استفاده‌های مختلفی که ممکن است از این گزاره صورت بگیرد، در سطحی اولیه می‌توان گفت که کتاب سانتاگ امکان ورود یا نزدیک شدن به آثار کسانی را برایمان فراهم می‌کند که شاید برخی خوانندگان به خودی خود علاقه یا اینرسی اولیه‌ی لازم برای نزدیک شدن به آثارشان را نداشته باشند — و سانتاگ این کار را با پرداختن به حوزه‌های مختلف به نحوی فهم‌پذیر یا «جذاب» انجام می‌دهد. اما مسئله